

زمزمه شوق !

جلوه روی ترا آتش نمرود نداشت !
طلعت حسن ترا عیسی موعود نداشت !

پیش معبود لببت زمزمه می کرد از شوق
گو که این زمزمه آهنگ دف و عود نداشت !

شعله ور بود تنت تا به سحر در بر یار
خوش همی سوختی و سوختنت دود نداشت !

جان به اخلاص نهادی سر سجاده عشق
که جهان در نظرت ارزش یک بود نداشت !

در خدا ترسی و پرهیز شدی شهره عام
چون تو کس خوف و رجا در بر معبود نداشت !

خلوت بارگهت جلوه گه نور خداست
که چنین بارگهی عالم موجود نداشت !

تا نهادیم سر از روی صفا در قدمت
هیچکس چون دل ما طالع مسعود نداشت !

رضا شاپوریان
شنبه ۴ ژانویه ۱۹۹۹